

بازنشر گفت‌وگوی «همدلی» با «محمدعلی بہمنی» در وداع شاعرِ عاشق با سرای فانی

شعر با من قہر کردہ بود!

همدلی‌علی نامجو: ۲۷ فروردین‌ماہ سال ۱۳۲۱ و در قاطر بہ دنیا آمد. خودش درباره آن زمان گفته بود: «دو ماہ بہ زمان تولدم بقای ماندنہ بود کہ برادرم در ذرفول بیمار می‌شود. خانوادہ ہم از این فرصت استفادہ می‌کنند تا بہ عیادتش بروند. این است کہ در قطار بہ دنیا آمدم و در شناسنامہام درج شد «متولد ذرفول»، چون دایی من در ثبت‌احوال آن منطقہ بود، شناسنامہام را همان زمان می‌گیرد.

البتہ زیاد آنجا نبودم، همان زمان ۱۰ روز یا یکماہ را در آنجا سپری کردیم، در اصل تهرانی هستیم. اصالت پدرم بہ دہ ونک و اصالت مادرم بہ اوین می‌رسید. در اصل ساکن خود بندرعیاس بودیم. دوران کودکی را تہران، بخش شمیرانات، شہری، کرج و... بہ‌صورت پراکندہ بودیم، چون پدرم در راہ‌نہن مشغول بہ کار بود، مأموریت‌های ایستگاہی داشت. از سال ۱۳۵۲ بہ بندرعیاس رفتم.»

بہمنی در سال‌های پایانی دہہ ۲۰ قرن گذشتہ شمسٰی در چاپخانہ یا فریدون مشیری کہ آن روزها مسئول صفحہ شعر و ادب ہفت‌تار چنگ محلہ روشنفکر بود، آشنا شد و نخستین شعرش در سال ۱۳۳۰، زمانی کہ تہپا ۹ سال داشت، در مجلہ روشنفکر بہ چاپ رسید. شعرهای او از همان زمان تاکنون بہ‌طور پراکندہ در بسیاری از نشریات کشور و مجموعہ شعرهای مختلف منتشر شدہ است.

او از ۲۴ سالگی ہمکاری‌اش را با رادیو آغاز کرد. از سال ۱۳۵۳ ساکن بندرعیاس بود و پس از پیروزی انقلاب، بہ تہران آمد و مجدداً در سال ۱۳۶۲ بہ بندرعیاس عزیمت کرد و در در آنجا ساکن شد. عشق مضمون اصلی غزل‌های او بود و بسیاری بر این عقیدہ‌اند کہ غزل‌های او وام‌دار سبک و سبّاق نیما یوشیج است. آن چنان کہ خودش می‌گفت: «جسمم غزل است؛ اما روحم ہمہ نیمایی است در آینہ تلقیق اینی چہرہ تماشایی است.»

محمدعلی بہمنی برای مدتی طولانی رئیس شورای شعر و ترانہ دفتر

***ابتدای ورود شما بہ دنیای شاعری چه**

زمانی بود؟

اولین شعری کہ از من بہ چاپ رسید مربوط بہ زمانی است کہ ۸سالہ بودم آن ہم بہ اشارہ جناب مشیری کہ بنا بہ دلایلی با ہم آشنایی پیدا کردہ بودیم. من ایشان را اولین‌بار در یک چاپ‌خانہ دیدم. چون ہمہ اعضای خانوادہ ما در چاپخانہ یک ریشہ و ارتباطی دارند سسہ ماہ تعطیل دانش‌آموزان بود و بزرگ‌ترهای من تصمیم گرفتہ بودند برای اینکه من در خانہ شیطانی نکنم بہ چاپخانہ بروم. آنجا مجلہ‌ای در می‌آمد کہ آقا مشیری مسئول صفحہ شعر آنجا بود. در خانوادہ ما ہم شعر ہمانند سفرہ‌ای بود کہ روزانہ دو سہ مرتبہ برای تغذیہ پهن می‌شد و اعضای خانوادہ ما با شعر ارتباط نزدیکی داشتند. ناگفتہ نماند کہ بہ‌خورد خانوادہ من یا شعر بسیاری جدی بود بہ این معنا کہ وقتی در جمع خانوادگی شعری خواندہ می‌شد و بعد از آن از ما سوآلی در مورد آنچه خواندہ شدہ بود مطرح می‌شد و ما نمی‌توانستیم پاسخ دہیم ممکن بود کتک بخوریم.

***چه شد کہ بہ سمت غزل رفتید؟ آیا از همان اول ہمین گونہ شعری را برای فعالیت انتخاب کردہ بودید؟**

نہ. اولین کتاب من کہ باغ لال نام داشت و مربوط بہ ۱۳۵۰ است در شرایطی منتشر شد کہ بیش از دو یا سہ غزل را در خود نداشت. آن کتاب بیشتر بر روی کارهای نیمایی تمرکز داشت. کتاب دوم کہ ۱۳۵۱ بہ چاپ رسید اصلاً با توجہ بسہ نامش معلوم بود کہ چہ شرایطی در نوع شعری داشت. نام آن کتاب در بی وزنی بود. مشخص بود کہ این کارها با غزل فاصلہ داشت و حتی کارهای نیمایی ہم نبود. بہ آثاری کہ در آن کتاب آمدہ بود در آن دورہ در اصطلاح کارهای شاملویی می‌گفتند. اما بعد از مدتی بہ تجربہ‌ای رسیدم. با اینکه برای ہمہ اشکال شعری احترام قائلم و باورم این است کہ شعریت مہم است و شکل شعر نہ. با این توضیح باور برخی مبنی بر این کہ شاعر غزل سرا نمی‌تواند فرزند زمانہ خودش باشد ہم مخالفم چون فکر می‌کنم شکل شعر غزل با وزنی کہ دارد می‌تواند راحت‌تر در حافظہ‌ها بنشیند. مہم این است کہ آیا شاعرش واقعا فرزند روزگار خودش هست یا نہ؟

***باتوجه بہ توضیحی کہ طرح کردید، شعر معاصر باید چہ ویژگی‌های داشته باشد؟ آیا اگر حافظ امروز ہم بین ما بود می‌توانست فرزند زمانہ خودش باشد؟**

وقتی حافظ می‌گوید: غلام آن کلمات کہ آتش انگیزد/ نہ آب سرد زند بر سخن بہ آتش خیس. وقتی کسی امروز بگوید من غلام کسی هستم و بتواند حرف خودش را بزند و ترسب، فرزند زمانہ خودش خواهد بود. در این صورت حافظ ہم اگر امروز زندہ بود می‌توانست فرزند زمانہ خودش باشد. با این توضیح فرض کنید من با دوستی دارم اما دیدایش دنیایی جلد برمی‌خورم و نفر اول را با عبارت شاعر معاصر معرفی می‌کنم. ممکن است کلمہ معاصر در این شرایط حشو بہ نظر برسد؛ اما این‌طور نیست، چون گاهی ممکن است شاعر جلو دیگری ایستادہ باشد؛ اما دیدایش دنیای جلد کہ مربوط بہ گذشتہ است. آن ہم گذشتہ‌ای کہ فقط شنیدہ و اصلاً تجربہ‌اش ہم نکرده. وقتی ما بہ کسی می‌گوییم شاعر معاصر در حقیقت بہ این معنا است کہ شاعر مورديث توسط مخاطب درک شدہ. مخاطب دریافته کہ او هنر درک روزگار خودش را دارد. همان‌طور کہ گفتم من برای ہر کسسی کہ درباره شعر صحبت می‌کند احترام قائلم چون درہر‌صورت

فرہنگ و ہنر

موسیقی وزارت ارشاد بود تا شہریور ۱۳۹۷ کہ با انتشار مطلبی، خداحافظی‌اش از این مرکز را اعلام کرد. بہمنی در پایان آن نامہ خداحافظی در سہ خط گلایہ‌ای عمیق بہ شعر و ترانہ ایام ما روا کرد و نوشت:

من با آگاهی اشتباهم از قبول (ریاست شورای ترانہ)– نہ بہ دلیل این کہ شش ماہ است کارشناسانش ہم حقوقی دریافت نکرده‌اند. فقط بہ این دلیل کہ دیگر مزاحم ترانہ‌های ضعیف نیاشم. باشم خداحافظی می‌کنم. در چند سالہ گذشتہ بہمنی بزرگ حال‌روز جسمانی خوبی نداشت؛ بارہا در بیمارستان بستری شد و بعد از مدتی بہ خانہ رفت تا آخرین بار کہ ۱۹ خرداد ۱۴۰۳ دچار سکتہ مغزی شد و بعد از چندی با بہبودی وضعیتش از بیمارستان مرخص شد.

او بار دیگر، ۳۱ مرداد امسال در پی سکتہ مغزی مجدد و خونریزی مغزی شدید در بیمارستان تندیس تہران بستری شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت؛ اما سطح هوشیاری مناسبی نداشت و وضعیتش بہ وخامت کشید. سرانجام، استاد محمدعلی بہمنی کہ نماذ غزل امروز ہم بہ ششمار می‌رفت، حوالی ساعت ۲۳ جمعہ ۹ شہریور ۱۴۰۳، در سن ۸۲ سالگی پس از ناموفق بودن عملیات احیای قلب در گذشت.

ارتباط نزدیکی کہ در طول این سالیان با این شاعر توانمند داشتم سبب شد در دوران فعالیتیم در عرصہ مطبوعات بارہاوبارہا بہ سراغش بروم و ہمنشینی‌های فراوانی را با این– در گران‌مایہ ادبیات معاصر ایران، تجربہ کنم. حاصل ہم‌نشینی‌های فراوان ما با ہم در طول ہمہ این سال‌ها گفت‌وگوهای فراوانی است کہ می‌تواند با عنوان مجموعہ گفت‌وگوهای من با او در قالب یک کتاب منتشر شود. یکی از جذاب‌ترین گپ و گفت‌های ما دو نفر مصاحبہ‌ای است کہ در ادامہ پیش روی شما قرار می‌گیرد و بہ بہانہ پرواز این مرغ عاشق دوبارہ منتشر می‌شود. شرح این ہم‌نشینی را بخوانید:

انگیزہ‌ای می‌شود برای اندیشیدن ہر چند بہ‌طورکلی شعری یک قالب از آن را رد کند یا اینکه تأیید کند. چون بہ ہر صورت مخاطب او برای درک و دریافت دربارہ رد یا تأیید او باید بیندیشد تا بتواند بہ نتیجہ برسد؛ بنابراین حرف من بی‌حرمتی بہ حرف کسی نیست کہ گتہ غزل شعر روزگار ما نیست. من ہمیشہ برای چنین کسی احترام قائلم بودہام و هنوز ہم هستم؛ اما واقعیت این است کہ غزل در طول دورہ‌های مختلف نشان دادہ می‌تواند

فرزند

ہمہ

روزگار

باشد.

***در ادامہ صحبت‌های قبلی درباره اہمیت خود شاعر و اینکه او توانستہ باشد فرزند زمانہ‌اش شود یا نہ ما می‌توانیم بہ غزلیات شما مراجعہ کنیم. فارغ از محتوی اساساً شکل ظاہری غزل‌های شما ہم نشان می‌دہد کہ با نمونہ‌های قبل از خودش متفاوت است. امروز دستکم می‌توانیم بگوییم قبل از این، چنین کلماتی در غزل نمی‌آمد. آیا بہ این واسطہ می‌توان گفت غزلی کہ شما می‌گویید غزل امروزی است و متفاوت؟**

ببینید بہ نظر من درکی کہ امکان گفتن غزل را می‌دہد در خود نیما است. من در یکی از شعرهایم گفتم‌ام:

جسمم غزل است؛ اما روحم

ہمہ نیمایی است/

در آینہ تلقیق این چہرہ تماشایی است

تن خود بہ قفس دارد، جان زادہ پرواز است/

آن مامی تنگاب و این مامی دریایی است

نیمای بزرگ می‌گوید: من مانند رودخانہ‌ای

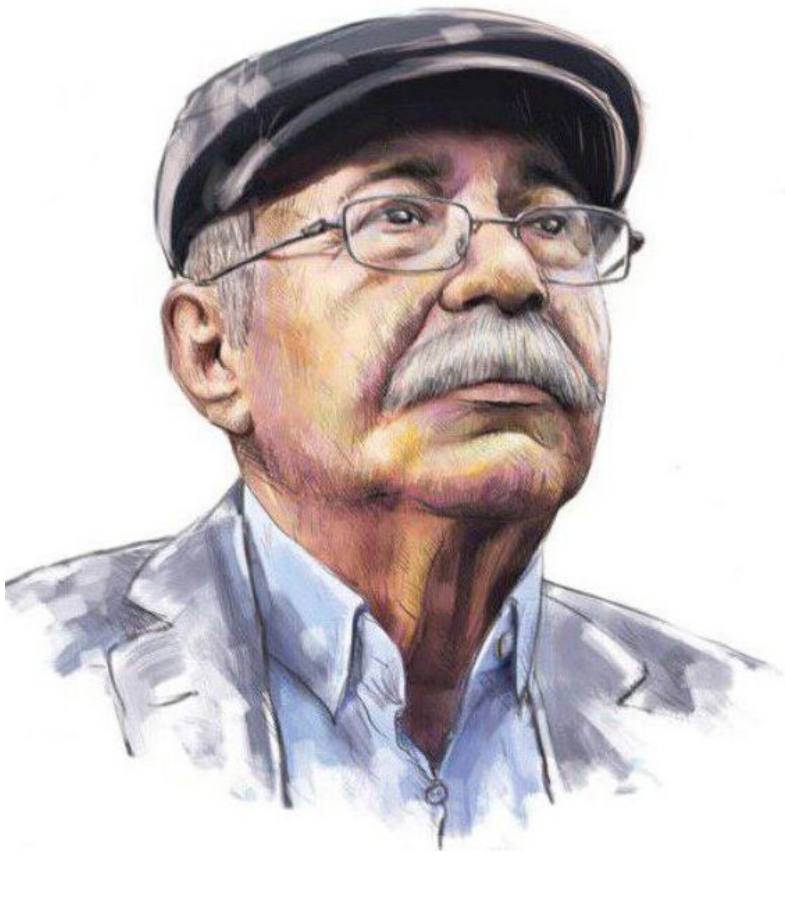
ہستم کہ می‌شود از ہر کجایش رف تشنگی کرد. البتہ من معنای کلام او را گفتم. فرزندان غزل کہ تہمت تمام شدن را بسیاری‌شان پذیرفتہ بودند. از آن طرف نیما ہم در مورد خودش این جملہ را گتہ بود؛ بنابراین برخی از اہالی غزل با ہوشمندی گفتند بر طبق گتہ نیما چہبہتر کہ ما با طرف غزل خودمان

را رودخانہ شعری او رف تشنگی بکنیم. موفق ہم شدند. اما این نگاہ ریشہ‌مان دارد. خبلی از عزیزان برجستہ و خوب شعرمان برای مثال جناب آتش؎ی، نادرپور، آقای مشیری، جناب خسوی و نصرت ہمہ غزل‌هایی دارند کہ برگرفته از همان گتہ نیما است. اما کسی کہ واقعا توانست این را انتقال دہد منوچہر نیستانی بود. او بہ باور من اولین کسی بود کہ توانست شـرحی بر این چرآ بنویسد. اصلاً شعر او شـرحی بود کہ بہ چرایی وجود غزل و رف تـشنگی از رودخانہ نیما پاسخ می‌داد. بہ تشخیص من این کارستان را اول نیستانی انجام داد. من یک تعریفی برای این مسئلہ دارم. اعتقاد بر این است کہ معمار پل بین غزل قبل و بعد از نیما ہوشنگ ابتہاج (سایہ) است. جناب سایہ شعری دارد کہ می‌گوید:

امشب بہ شرح دل من گوش می‌کنید/ فردا مرا چو قصہ فراموش می‌کنید این غزل زیبا است؛ اما باید پذیرفت کہ ہیچ تازگی و معاصر بودنسی در خود ندارد. اما بسیاری از شاعران زمانہ خودش را بہ دلیل لطف و جذبہ موجود در کلام این شعر وادار کرد کہ از این ظرفیت استفادہ کنند؛ یعنی در ہمین وزن و با ہمین قافیہ کارهایی را انجام دہند. خبلی از شعرا این کار را انجام دادند. یکی‌شان فروغ بود کہ گفت:

چون سنگ‌ها صدای مرا گوش می‌کنی/ سنگی و ناشنیدہ فراموش می‌کنی تو در بنفش غروبیی کہ روز را/ در سسینہ می‌فشاری و خاموش می‌شود چیزی کہ دارد در اینجا مشخص می‌شود چیزی کہ دارد دعوت می‌کند بیابید از این پل عبور بکنیم ہمین غزل فروغ است. فروغ بیش از نیستانی با اینکه ہمین یک غزل را بیشتر ندارد نشان

فرہنگ و ہنر



دل تنگ شدہ بودم. دیدم چہ انجمن شعر خوبی. چہ شاعران خوبی می‌آیند. منتہا وقتی مجری رفت بالا ظاہراً مناسبی بود. شعرهایی کہ خواندہ می‌شد ہمہ پیرامون یک مناسبت خاص بود و بہ‌قدری ضعیف بود کہ وقتی خواندہ می‌شد انگار داشت بہ آن مناسبت آسیب می‌رساند. اما مخاطبان کم می‌زدند؛ اما دوستان من کہ در صف جلو نشستہ بودند هیچ انرژی نمی‌گذاشتند؛ چون بہ ہر صورت می‌دانستند شعرهایی کہ دارد خواندہ می‌شود در چہ سطحی است. نکته جالب دیگری کہ آنجا دیدم این بود کہ از ہیچ کدام از اینہا دعوت نشد کہ بہ روی صحنہ بروند. با این توضیح یا دوستان من خودشان گتہ بودند کہ بالا نمی‌روند یا مسئله دیگری بود. همان جا بعدازاین ہمہ‌سال کہ غزل نگفتہ بودم غزلی در وجود من جان گرفت. ہمان‌طور کہ بہ صحت نگاہ می‌کردم آن غزل را ہم می‌نوشتم. اینک این طفل گریزان دبستان غزل/ بازگشتہ است غریبانہ بہ دامان غزل

عرصہ خالی است چنان شامگاہ بعد از کوچ/

چہ گذشتہ است بہ مردان و بہ میدان غزل

انگار در آن شرایط من بسہ آن مجلس رفتہ

بودم و همان‌طور کہ معتمد شعر در ہر نوع

از خود شاعر را بہ نوشتن وادار می‌کند، شروع

بہ نوشتن کردم. بہ دلیل اینکه آن وضعیت را

دیدم. جلسہ تمام شد و ما آمدیم کہ بیرون

برویم. من یک‌یک بچہ‌ها را دیدم و با ہم

رفتیم و در کناری نشستیم. پرسیدم شما

کہ نمی‌خواستید شعر بخوانید چرآ آمدید؟

بچہ‌ها معتقد بودند حضورشان در این انجمن

بہ‌خاطر آگاهی کسی است کہ آن را مدیریت

می‌کند (دکتر اقبالی رئیس آنجا بود). گفتند

ما بہ‌خاطر آقای اقبالی آمدیم. ناگفتہ نماند من

ہم تا زمانی کہ در کرج زندگی می‌کردم بہ

جلسات انجمن رتم. شما زمانی کہ شکل‌های

شعری را امتحید نباید بینشان دست بہ

قضایوت بزیند. منکر بودن زندگی یک شعر

زمانی می‌تواند توسط شاعر بیان شود کہ یک

نفر بیاید و در موردش از او پرسد کہ او در چہ

شکلی از شعر راحت‌تر است. زمانی کہ گرورہ

زیادی هجوم می‌آوردند تا بگویند غزل مردہ

را مشخص می‌کند و بہ‌وسیلہ ما خودش را

ارائہ می‌دہد. این فکر کہ غزل مردہ پس باید

بنشینیم یک کار نیمایی یا آزاد انجام دہیم با

ذات شعر ہمخوانی ندارد. چون شعر صدایی

است کہ شاعر ہوشمندانه می‌شود و حس

می‌کند باید چیزی را بنویسد. اگر شکل شعر را

شاعر تعیین کند در حقیقت دیگر شعر نیست.

***در ایسن مصاحبہ شعری مربوط بہ**

خودتان را خواندید کہ بہ بیان خاصی

اشارہ داشت. با این توضیح در آیینہ نگاہ

شما ہم شعر می‌تواند دست‌وپا را ببندد...

شعر در ہر شکلس دست‌وپا را می‌بندد. اتفاقاً

اشارہ خوبی بود. مثل یک اعترافی است کہ

انسان در خلوت از خودش دارد. این اتفاق بہ

دلیلی رخ می‌دہد. اگر آن دلیل نباشد انسان

شاید ہیچ‌وقت متوجہ نشود. این شعر مربوط

بہ زمانی بود کہ من مدت‌ها و بنا بہ دلایلی از

شعر دور بودم. در یکی از شعرهایم ہم گفتم‌ام:

دہ سال دور و تنہا، تنہا بہ جرم اینکه/ او

سرسیزدہ می‌خواست، من دل‌سیردہ بودم

من حدود دہ سال سکوت مردہ بودم. شعر

می‌خواندم؛ اما مدتی بود کہ دیگر بہ سراغم

نمی‌آید و من می‌گویم از من قہر کردہ بود.

من در آن دورہ در کرج زندگی می‌کردم. روزی

مسا را در همان کرج بہ جایسی دعوت کردند.

از خیابان دانشکدہ کہ عبور می‌کردیم جایی

بود کہ نوشتہ بود انجمن شعر. وسوسہ شدم

برو آن جا. خوشبختانہ در ابتدا ہیچ کس ما

را نشناخت.

من رتم در تہ سالن نشستم کہ اگر کسی ہم

بباید مرا نبیند. یک‌وقت دیدم منزوی ہم آمد.

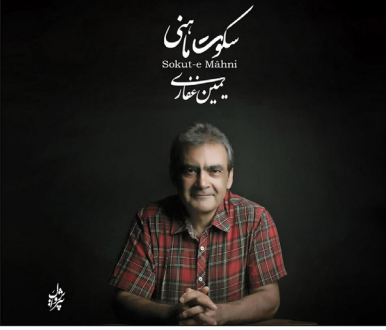
آقای باباجاهی آمد. خدایامرز پدرام آمد. این‌ها

از دوستان نزدیک من بودند و من برایشان

رویداد

با هنرمندی یمین غفاری

«سکوت ماہنی» منتشر شد



همدلی | نسخه مجازی آلبوم «سکوت ماہنی» با هنرمندی یمین غفاری در زائر موسیقی بی کلام تلفیقی طی روزهای گذشته پیش روی مخاطبان قرار گرفت.

«سکوت ماہنی» با هنرمندی یمین غفاری عنوان یکی از تازه‌ترین مجموعه‌های منتشرشده در فرآیند تولید و فروش محصولات موسیقایی است کہ نسخه مجازی آن طی روزهای گذشته پیش روی مخاطبان قرار گرفته است.

بخش اول آلبوم متشکل از قطعات «کسوف»، «تک‌نوازی تار» و «چهارضرب دشتی» است کہ غفاری در توضیح آن نوشته است:

در قطعہ «کسوف» ویولنسل ہمراهی سایہ‌وار با

تاکید روی نہ‌های تم قطعہ تار را اجرا می‌کند.

جملہ معرف ہم در ابتدا، میانہ و پایان قطعہ بہ

گوش می‌رسد، گوشہ‌های درآمد و غم‌انگیز با

اجرای تار تہپا و در ادامہ چهارضرب دشتی،

کہ برگرفته از چهارضرب مہرور، اثرماندگار

درویش‌خان است، اجرا می‌شود؛ در این قطعہ

بربط بسا ہمراهی و تاکید روی نہ‌های اصلی آواز

دشتی بہ روند ملودی کمک می‌کند.

بیتا قاسمی نوازندہ ویولنسل، فرانہ اوتواریابیان

نوازندہ تمبک و متین اسماعیلی نوازندہ بربط

گروه نوازندگان این قطعہ را تشکیل می‌دہند.

«اریانا»، «تک‌نوازی سہ‌تار» و «سکوت ماہنی»

ہم قطععات بخش دوم این آلبوم بسا نوازندگی

کونگا، بانگو، گوی رو، کلاوہ، کاسکارہ و بل بردیا

ندیمی و نوازندگی گیتار بیس و گیتار آکوستیک

آریا طاری ہستند.

غفاری درباره این بخش نوشتہ است: در این بخش

۲ قطعہ با سزای افریقایی- کوبایی توسط بردیا

ندیمی تنظیم شدہ است. آریانا با ریتم گواخیرا

اجرا شدہ است. اجرای گوشہ نغمہ و رنگ ضرب با

اصول سہ تار، فضا را برای قطعہ «سکوت ماہنی»

بزرگفتہ از قطعہ قدیمی رنگی ضرب اصول است.

در این قطعہ ریتم «بلرو» با استفادہ شدہ است.

این هنرمند در توضیح بخش سوم آلبوم مشتمل بر

قطععات «لالہ»، «تک نوازی سنستور»، «گل آتش»،

«تک نوازی تار» و «پند» پیش روی مخاطبان

گرفته، نوشتہ است: در این بخش سہ قطعہ ضربی

و ۲ اجرای ساز تہپا وجود دارد. ۲ قطعہ «لالہ»

و «گل آتش» بازآفرینی ۲ دو تصنیف زیبای «لالہ

بہار» اثر پرویز مشکاتیان و «گلنار» اثر مجید وفادار

است. قطعہ پایانی «پند» اثری است در آواز دشتی،

کہ از امکانات ساز تار،بیشتری بہرہ را می‌برد. در این

بخش تکنوازی سنستور و تار اجرای‌شان در بستر

درآمد دشتی و مثنوی دشتی است.

نوشین پاسدار نوازندہ عود، امین چہانگیری نوازندہ

سنستور، میلاذ قریشی نوازندہ تمبک و بندیر گروه

نوازندگان این بخش را تشکیل می‌دہند.

یمین غفاری در توضیحات تکمیلی آلبوم «سکوت

ماہنی» در زبان ترکی بہ معنی نغمہ، آواز و

تصنیف است)؛ نیز نوشتہ است: وقتی بہ موسیقی

بی‌کلام گوش می‌کنیم، در رویایی منحصر بہ فرد

کہ ویژگی دهنم ما شاعر غرق می‌شویم، گاهی از

موسیقی جدا و اسیر ریتم هستیم و گاهی ملودی،

ما را بہ سوی خود می‌کشند و در نہایت وقتی

قطعہ بہ پایان می‌رسد، طعم رویای شنیدہ

شدہ تا مدتی با ما است، و با شنیدن دوبارہ آن،

رویایمان را گسترش دادہ و تازہ می‌کنیم.

موسیقی بی‌کلام با سازبندی ایرانی دارای پیشینہ

زیادی نیست، قبل از جان گرفتنتش، زمانہ بہ

سوی موسیقی ریتمیک کلامی با جہشی بسیار

سسو گرفت و بالغ نشده تکام ماند تا جایی کہ

ایران کمترین حضور را در سبذ فرهنگی‌مان

دارند، بہ ہر روی ہر چقدر سخت و ہر چقدر کم

اقبال، می‌بایست کہ در تہیہ، تولید و اجرای اثر

دوستان هنرمندم من را یاری کردہ‌اند کہ قدردان

مہرشان هستم، امیدوارم شما مخاطب گرمی از

شنیدنش لذت ببرید.»

